

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هيم
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن د هيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-cultural

ادبی - فرهنگی

س.ر. سلطانی
۱۷ اگست ۲۰۱۴

شرم و خجالت

ساقیا میدانی آیا من چیه حالت میکشم
خسته ام، افسرده ام، آزرده ام از دار و دین
هم تو خوبی، عاشق و فرزانه و مستانه ای
تو چنان غمخوار اغیاری و اهل علم و فن
بوده در دین تو هم آیا ریـا و بی همی؟!
گر مسلمانم، ندانم، من طـریق زندگی
دین من جز همزبانی نیست کارش همدلی
ور سخن بی پرده میگویم ز کار مفتیان
آب میگردم ز دینم گر کسی سنگسار شد
جرعه ای نوشم اگر، هشتاد شلاقم زنند
گر مرا راهی دهی ساقی تو در میخانه ات
خرقه و دستار را من میگذارم در کنار
هر شبی افتم به یاد نرگس شهلای تو
جز تو همدردی ندارم، تا کند درکم به دهر

زندگـی را بسر، حین مذالت میکشم
از سخن گفتن به تو، شرم و خجالت میکشم
من فقط دیوانه ای، زهد و زوالت میکشم
من به صد تقوا، دوصد جبر و جهالت میکشم
من ز يك واعظ چه سان جورِ رذالت میکشم
خویش را در انتحار و صد ملالت میکشم
سالها از روی این، قتل و قتالت میکشم
حکم قیدم را چنان، از هر عدالت میکشم
موم میگردم ز هر کارش، کسالت میکشم
عشق گر ورزم هزار رنگی رذالت میکشم
من دگر زین کار و بار دست دخالت میکشم
منت بسیار را، از زیب خـالت میکشم
در غزل من، ماهی از مهر جمالت میکشم
من فقط از تو امید این وکـالت میکشم

تو بگـو از مستی پیر مغان سلطانیم
من که از پستی شیخانم خجالت میکشم